

فقه و پویایی ماهیت سیاست خارجی رانشگر / بازدارنده

* محمدجواد رنجکش

** سحر ثروتی



چکیده

یکی از حوزه‌های مهم سیاست‌گذاری در هر کشور، عرصه سیاست خارجی به مفهوم راهبرد و اقدام برای تأمین منافع ملی/اهداف ملی در تعامل با سایر بازیگران خارجی و محیط بین‌الملل است. اهمیت این حوزه، امروزه با عنایت به تحولات شتابان سیاسی - اقتصادی - اطلاعاتی صحنه بین‌الملل، برای بازیگران بین‌المللی بیش از پیش مشهود است. در واقع میان ماهیت و سرشت متغیّر حوزه سیاست و روابط بین‌الملل و حوزه پویای سیاست‌گذاری یک کشور در صحنه سیاست خارجی نوعی تعامل متقابل حاکم است. از دیگر سوی، با پیروزی انقلاب اسلامی ایران در ۱۳۵۷، الگوی

* استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه فردوسی مشهد (ranjkesh@hotmail.com).
** دانش‌آموخته کارشناسی علوم سیاسی فردوسی مشهد (sahar.servati2@yahoo.com).

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۹/۱۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۴/۲۴

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نخست، شماره دوم، زمستان ۱۳۹۰، صص ۱۵۳-۱۳۱.

جدیدی از تمشیت امور جامعه و حکومت در تمام عرصه‌ها از جمله حوزه سیاست خارجی بر پایه حاکمیت اصول دینی و بالتبع فقه، پدیدار شد که ویژگی آن ثبات و ایستایی بیشتر نسبت به حوزه پویای روابط بین‌الملل است. در این میان انگیزه این نوشتار، آن است که سیستم سیاسی یک کشور چگونه می‌تواند میان این دو حوزه پویا و ایستا نوعی مفاهمه، تطبیق یا تعدیل را به‌منظور ابتکار عمل یا پاسخ‌گویی به تحولات بیرونی ایجاد کند. **واژه‌های کلیدی:** فقه، سیاست خارجی، سیاست و روابط بین‌الملل، پویایی، ایستایی.



مقدمه

سیاست خارجی حلقه واسط سیاست(های) داخلی و سیاست و روابط بیرونی دولت‌ها و بازیگران محیط بین‌الملل با یکدیگر است. از یک‌سو، به‌زعم پاره‌ای از پژوهشگران، این حوزه ادامه و در پیوند با سیاست داخلی بوده و عواملی چون ائتلاف‌های سیاسی، افکار عمومی، احزاب، سطح توسعه، شخصیت رهبران و نخبگان، بوروکراسی، عوامل ملی (اقتصادی، جغرافیایی، تاریخی، فرهنگی، ایدئولوژی و اجتماعی) بر شکل‌گیری سمت‌وسو و اهداف، اصول، منافع و راهبرد سیاست خارجی تأثیرگذار است؛ از سوی دیگر، عوامل و تحولات محیط بیرونی کشورها همچون نظام بین‌الملل، ساختار قدرت، هنجارها و ارزش‌های بین‌المللی و سازمان‌ها و حقوق بین‌الملل در این امر نقش بسزایی ایفا می‌کنند. یکی از وظایف و مسئولیت‌های نخبگان و تصمیم‌گیران حوزه سیاست خارجی، مدیریت میزان و چگونگی تأثیرگذاری هریک از دو دسته از عوامل کلان فوق و زیرمجموعه‌های آنها در این قلمرو، چه در عرصه عملی و چه در عرصه نظری و آکادمیک است؛ به‌نحوی که از شدت و میزان تراحم و تعارضات کاسته و هماهنگی (هرچند نسبی) بیشتری در این امر حاصل شود. انتظار این نوشته آن است که میان دو عامل فقه از منظر عوامل و منابع ملی و عامل نظام بین‌الملل از نظر عوامل محیطی، نسبت‌سنجی کرده و مسیری را در عرصه سیاست خارجی بگشاید. پس از تعریف سیاست خارجی و عوامل مؤثر بر شکل‌گیری آن، به توضیح تأثیرگذاری عوامل فوق خواهیم پرداخت و در نهایت آنچه شایسته بیان درباره ایستایی یکی و پویایی دیگری است گفته خواهد شد. نویسندگان، اشاراتی نیز به راه‌های برون‌رفت از نسبت متعارض یا تباین حاصله خواهند کرد.

چیستی سیاست خارجی

سیاست خارجی هر کشور عبارت است از مجموعه خط‌مشی‌ها، تدابیر، روش‌ها و انتخاب موضوعی که یک دولت در برخورد با امور و مسائل خارجی در چهارچوب اهداف و منافع کلی حاکم بر نظام سیاسی اعمال می‌کند (محمدی، ۱۳۷۷: ۲۲). به عبارت دیگر، سیاست خارجی بازتاب اهداف و سیاست‌های یک دولت در صحنه روابط بین‌الملل و در ارتباط با سایر دولت‌ها، جوامع، سازمان‌های بین‌المللی، نهضت‌ها، افراد بیگانه، حوادث و اتفاقات جهانی است (امیری، ۱۳۸۵: ۱۵).

شکل‌گیری سیاست خارجی

در مطالعه و بررسی روند تصمیم‌گیری و اجرای سیاست خارجی همواره با دو محیط داخلی و بین‌المللی مواجهیم که هریک به‌نحوی بر سیاست خارجی تأثیر می‌گذارد. به عبارت دیگر، منابع سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران همانند سایر کشورها به دو دسته منابع داخلی و منابع خارجی تقسیم می‌شوند. منابع خارجی ماهیت و ساختار نظام بین‌الملل، ویژگی‌ها و واحدهای سیاسی تشکیل‌دهنده آن، توانایی‌های واحدهای سیاسی در تعاملات بین‌المللی و میزان تأثیرگذاری بر یکدیگر را دربر می‌گیرند. از عوامل مهم داخلی تأثیرگذار بر سیاست خارجی باید به منابع حکومتی، اجتماعی، شخصیتی و سازمانی اشاره کرد که هریک از آنها در جهت‌گیری سیاست خارجی، توانایی ایجاد وحدت ملی و تأمین امنیت نقش دارند. «البته تجارب تاریخی نشان می‌دهد که کشورهای به‌اصطلاح درحال توسعه از دگرگونی‌های محیط بین‌المللی تأثیرپذیری بیشتری دارند تا شرایط داخلی» (ازغندی، ۱۳۸۱: ۵۱).

طبق چهارچوب مفهومی جیمز روزنا،^۱ عوامل و نیروهای تأثیرگذار بر سیاست خارجی در پنج گروه کلی و عام قرار می‌گیرند که عبارتند از: منابع خارجی یا بین‌المللی، منابع ملی، منابع حکومتی، منابع نقش‌گرایانه و منابع شخصیتی و فردی در قالب ویژگی‌ها، نخبگان، رهبران و سیاست‌گذاران خارجی. البته میزان تأثیرگذاری هر دسته از منابع، ثابت نبوده و تابع شرایط زمانی، مکانی و حوزه‌های

1. James Rosenau

موضوعی مختلف هستند. همچنین، منابع و متغیرهایی که ثبات بیشتری دارند موجب استمرار سیاست خارجی جمهوری اسلامی شده و عوامل متغیر و متحول نیز باعث تغییر و تحول آن می‌شوند. بدین ترتیب، عناصر بادوامی چون وضعیت جغرافیایی، پیشینه تاریخی و فرهنگ سیاسی، تداوم در سیاست خارجی را ایجاب می‌کنند. در مقابل، متغیرهای فردی و بین‌المللی که حالت پویا دارند زمینه‌های تغییر در سیاست خارجی را فراهم می‌سازند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۵: ۶۸). از آنجا که مراد این پژوهش، بررسی رابطه نسبت میان دو عامل فقه و محیط بین‌الملل است، با صرف‌نظر از چگونگی و کیفیت سایر عوامل در تأثیرگذاری بر سیاست خارجی، به نقش عوامل برشمرده اکتفا می‌شود.

فقه و اسلام فقهی در حوزه سیاست خارجی

برای فهم دقیق‌تر تأثیر عامل فقه بر سیاست خارجی، توجه به جایگاه آن به‌عنوان یکی از زیرمجموعه‌های منابع ملی (منابع ملی - متغیر فرهنگی - ایدئولوژی و مذهب - فقه شیعی) از اهمیت خاصی برخوردار است. همان‌گونه که مشاهده می‌شود، فقه، برآمده از زمینه کلی ایدئولوژی و مذهب است. ایدئولوژی به‌معنای مجموعه‌ای از مفاهیم و مفروضه‌ها در مورد رفتار و نظام‌های اجتماعی یا دسته‌ای از اندیشه‌ها و ایده‌ها راجع به نظم و نسق سیاسی - اجتماعی و چگونگی اجرای آنها است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۵: ۸۹). اگرچه طبق این تعریف، مذهب برابر با ایدئولوژی نیست، ولی در جمهوری اسلامی، از آنجا که تشیع به‌عنوان یک گفتمان سیاسی برای داوری در مورد نظم و کنش اجتماعی - سیاسی به‌کار می‌رود، به‌صورت یک ایدئولوژی سیاسی درآمده و عمل می‌کند؛ بنابراین در حوزه سیاست خارجی، ایدئولوژی اسلامی - شیعی یک شکل گفتمانی متشکل از مفاهیم و مفروضه‌هایی است که درک حوادث و ساختارهای خارجی از طریق آن صورت می‌گیرد و بر کنش‌ها، واکنش‌ها و رفتار خارجی ایران تأثیر می‌گذارد (Cassels, 1996: 27).

پیش از بررسی میزان و چگونگی تأثیرگذاری عامل «فقه»، ذکر این نکته لازم است که این امر از طریق نظریه سازه‌نگاری روابط بین‌الملل که جایگاه خاصی

برای عوامل ذهنی و معنایی قائل است، بهتر درک خواهد شد. سازه‌انگاری، از حیث هستی‌شناسی، از ایدئالیسم^۱ در مقابل ماتریالیسم^۲ و از ذهنیت‌گرایی در مقابل عینیت‌گرایی دفاع می‌کند. از این منظر سازه‌انگاری به وجود مستقل جهان از ذهن انسانی باور ندارد. این اندیشه بر آن است که جهان در ما «برساخته» می‌شود و شناخت نیز نه در انفعال ذهن که در مشارکت فعالانه آن در جهان به دست می‌آید. این ذهن نیز، به نوبه خود امری تکوین یافته است و در چهارچوب جامعه، تاریخ و هویت خود جهان را می‌سازد و به شناخت دست می‌یابد (Vygotsk, 1978: 24). در مجادله نظری قدیمی میان دو رشته سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، سازه‌انگاری بر آن است که اگرچه این دو مستقل از هم هستند، ولی هر دو در فضایی پوزیتیویستی و خردگرایانه شکل گرفته‌اند که نتیجه آن تلقی ایستای آنها از «ساختار» یا «کارگزار» بوده است. هستی‌شناسی به دلیل سازه‌انگاری، یا باور به تکوین متقابل ساختار - کارگزار، هر دو سطح را به فراتر رفتن از تحلیل ایستای خود از ساختار، کارگزار، منافع، هویت، تهدید و همکاری می‌برد و این نکته را بیان می‌کند که اگر ساختار، امری برآمده از کنش متقابل بازیگران است و در این کنش، بازیگران براساس هویت‌های متمایز خود که برآمده از محیط داخلی آنهاست، دست به کنش می‌زنند، به نحو متقابل نیز، ساختار به شیوه‌های گوناگون هویت، منافع و... آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد و آن را شکل می‌دهد (متقی و کاظمی، ۱۳۸۶: ۲۱۷). سازه‌انگاری عنوان می‌کند، بازیگران برحسب معانی ذهنی، زبان و تلقی‌های خود (که برآمده از هویت آنهاست) دست به کنش متقابل می‌زنند و در این تعامل، واقعیت را می‌سازند و آن‌گاه در تعامل با واقعیت، ساخته می‌شوند. نتیجه طبیعی این تلقی در تبیین رفتار سیاست خارجی یک کشور آن است که دولت‌ها، براساس هویت زمینه‌مند خود، جهان را برای خود می‌سازند و براساس آن دست به کنش می‌زنند و در این کنش متقابل واقعیت نظام بین‌الملل را می‌سازند، ولی به صورت متقابل نیز در رابطه با آن ساخته می‌شوند و هویت آنها دچار دگرگونی می‌شود.

1. Idealism
2. Materialism

آن دسته از منابع هویتی که در نهایت دارای تأثیراتی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در ۳۲ سال گذشته بوده‌اند عبارتند از:

۱. ذهنیت تاریخی ایرانیان؛

۲. اسلام‌گرایی و چهارچوب‌های فقهی برآمده از آن؛

۳. تجربه تاریخی معاصر ایرانیان.

از آنجا که کانون توجه این نوشتار، فقه و به تعبیری ایدئولوژی برآمده از آن است، با چشم‌پوشی از دو عامل ذهنیت تاریخی و تجربه تاریخی معاصر ایرانیان، به اسلام‌گرایی و چهارچوب فقهی آن در سیاست خارجی خواهیم پرداخت.

فقه سیاسی و سیاست خارجی

پیش از کاوش در چیستی فقه سیاسی، ارائه تعریفی از خود فقه ضروری است. فقه، در لغت، به معنای مطلق فهمیدن یا فهمیدن دقیق است و در اصطلاح، به دو معنای موسع و مضیق به کار رفته است:

۱. فهم مطلق آموزه‌های دین اعم از آموزه‌های اعتقادی، اخلاقی و عملی؛

۲. فهم خصوص احکام شرعی فرعی (ضیایی فر، ۱۳: ۲۷۶).

در تعریفی دیگر، فقه را فهم و استنباط مقررات عملی اسلام از منابع و مدارک تفصیلی مربوط به آن، یعنی قرآن، سنت، اجماع و عقل تعریف کرده‌اند؛ بنابراین علم فقه بررسی می‌کند که اعمال مسلمانان باید چگونه باشد تا موافق دین اسلام باشد یا دست‌کم مخالفتی با آن نداشته باشد (کامران قره‌گزلی در www.hamshahri.ogr/print). بر این اساس فقه سیاسی، بخشی از فقه عمومی است که از مبانی معرفتی مشترکی برخوردار است. فقه سیاسی را می‌توان این‌گونه تعریف کرد: مجموعه قواعد و اصول فقهی و حقوقی برخاسته از مبانی اسلامی است که عهده‌دار تنظیم روابط مسلمانان با خودشان و تنظیم روابط آنها با غیرمسلمانان است. براساس مبانی قسط و عدل برخاسته از وحی الهی، فقه سیاسی دو بخش مهم را داراست: (۱) اصول و قواعدی مربوط به سیاست خارجی و تنظیم روابط درون‌امتی جامعه اسلامی (۲) اصول و قواعدی در مورد سیاست خارجی و تنظیم روابط بین‌الملل و جهان اسلام (آلستانی مفرد، ۱۳۸۵: ۱۷). پیش‌فرض فقه سیاسی

آن است که عملکرد سیاسی و اجتماعی مسلمانان باید در گستره‌ای رخ دهد که منابع چهارگانه قرآن، سنت، اجماع و عقل تعیین می‌کنند.

در چهارچوب انگاره سازه‌گرایی، فقه، قانون زندگی و عرصه تعریف بایدها و نبایدهای مسلمانان است. اهمیت فقه به‌مثابه یک ساختار تعیین‌کننده رفتار جامعه مسلمانان و نیز «برسازنده» تلقی مسلمانان از جهانی که با آن در تعاملند، مسئله‌ای اساسی در درک رفتار مسلمانان است که نگاه شرق‌شناسانه در ادامه درک غرب‌محور خود، به آن توجه نکرده است. همان‌گونه که ما در منطق، شاهد دسته‌بندی موجودیت‌ها در چهارچوب‌های خاصی هستیم که برای ذهنیت منطقی، جهان را معنادار می‌کند و به زبان سازه‌انگارانه «برمی‌سازد» در چهارچوب فقه اسلامی نیز، جهان اطراف برای فرد مسلمان دسته‌بندی و معنادار می‌شود و درنهایت «برساخته» می‌شود. فقه در این زمینه به ارائه «بایدها» و «نبایدها» به جامعه مؤمنین می‌پردازد و نحوه رفتار آنها را تعیین می‌کند. دولتی که در جامعه‌ای با نظم معنایی برآمده از فقه مستقر شده است نیز در چهارچوب جهان برساخته فقه عمل می‌کند و براساس بایدها و نبایدهای آن رفتار می‌کند و در صورت رفتار مخالف آن، مشروعیت خود را نزد مسلمانان از دست خواهد داد. به همین دلیل است که می‌توان به تأثیرگذاری صریح فقه در سیاست جوامع اسلامی از طریق برساختن نگاهی خاص به جهان آگاه شد. امری که هیچ نظیری در چهارچوب غربی آن ندارند. فقه مانند همه نظام‌های دانایی دیگر، با استناد به منابع فقهی به دسته‌بندی و قاعده‌بندی جوامع، اقوام و کشورها در نسبت آنها با اسلام و دولت اسلامی می‌پرداخت و با این کار نوعی نظم سلسله‌مراتبی را از جهان ارائه می‌کرد. این نظم سلسله‌مراتبی که براساس تقابل «کفر» و «ایمان» فراهم آمده بود، جوامع و اقوام را براساس دوری و نزدیکی به ایمان در جایگاهی از سلسله‌مراتب قرار می‌داد. از دل این سلسله‌مراتب، نحوه رفتار مطلوب دولت اسلامی با هریک از این جایگاه‌ها مشخص می‌شد. مهم‌ترین مفاهیم برآمده از این تقسیم‌بندی، دسته‌بندی محوری دارالسلام - دارالکفر بود (که صریحاً در تعارض با الگوی دولت - ملت مدرنی است که اساس نظم مستقر جهانی است). هریک از این دو دسته، در درون خود تقسیم‌بندی‌های خاصی را نیز دربر می‌گرفت. مشخص‌ترین تقسیم‌بندی در دارالکفر،

تمایز میان دارالکفر «دشمن» و «دارالکفر» بی‌زیان است که نحوه رفتار با هریک از آنها متفاوت بود (متقی و کاظمی، ۱۳۸۵: ۲۲۶).

آنچه از قواعد فقهی و تعیین‌کنندگی آنها بر سیاست خارجی گفته شد، هنگامی معنی‌دار خواهد شد که به مسئله «خیزش اسلام» در دوران معاصر و بازگشت آن به عرصه عمومی جامعه اسلامی و تأثیر آن در پیدایی انقلاب اسلامی اشاره شود. آنچه در انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ ظاهر شد، ظهور عینی آن چیزی بود که از سال‌ها پیش در قالب خیزش اسلام مطرح شده بود. هویت نظام جمهوری اسلامی، در بعدی نیرومند از دل این درک بیرون آمد و هنگامی که مستقر شد، در رفتارهای گوناگون خود از جمله رفتار سیاست خارجی، آن را بروز داد. در یک سطح، حاصل این درک و تفسیر از نظم بین‌المللی مستقر، تلقی آن به‌مثابه نظمی «جاهلی»، «غیرالهی»، «قدرتمندمدار» و «غیرعادلانه» بود که وظیفه نظام اسلامی مبارزه و نفی آن به شیوه‌های گوناگون، تلاش برای پی افکندن نظم نوین است. بعد دیگر نگاه خصومت‌آمیز، متوجه دولت‌های مستقر در جوامع اسلامی بود که به‌عنوان ابزارهای متکبران برای جوامع اسلامی به حساب می‌آمدند؛ لذا وظیفه دیگر دولت اسلامی، تلاش برای برانداختن آنها از طریق حمایت از نهضت‌های اسلامی تلقی می‌شد. در سطح داخلی نیز، رویکرد سیاست خارجی جدید، به تبع نفی رفتار کلی حکومت‌های پیشین ایران که دارای ویژگی «وابستگی» و «طاغوتی» بودند و نفی الگوهای رفتاری آنها تعریف می‌شد.

در کنار این‌گونه تفسیر از منابع دینی در چهارچوب فقه که به فقه سنت‌گرا^۱ مشهور است، گروه دیگری از فقها که به صلح‌طلبان^۲ و غیرسنتی‌ها معروف هستند، معتقدند ریشه روابط خارجی در اسلام صلح است و اصول مورد تأکید سنتی‌ها مبتنی بر جنگ، با اصول تغییرناپذیر قرآنی سازگار نیست. اینها که بیشتر در فقه شافعی از اهل سنت و بیشتر مکاتب شیعی رواج دارند، برآنند که اصل «تقسیم دنیا» به دو بخش از سوی سنتی‌ها یک موضوع ضروری و ناشی از حملات متناوب خارجی به سرزمین‌های اسلامی بوده است. (Abu Zahra, 1964: 31) بنا بر این تقسیم،

1. Traditionalist
2. Pacifist

دنیا به دو بخش متعارض با یکدیگر، یک تقسیم و تفکیک الهی نیست. از این نگاه، این تقسیم‌بندی بیشتر از جنبه حقوقی مطرح است تا دین‌شناسی و بنابراین قابل تغییر یا فسخ است به‌ویژه اینکه شرایطی که منجر به بقا و حیات این تقسیم‌بندی می‌شود دیگر وجود ندارد. این دسته از فقها معتقدند حتی اگر کسی موافق با توجیهاات مطرح‌شده از سوی سنت‌گرایان باشد، در جهان فعلی کاربست این توجیهاات از اعتبار برخوردار نیست. به تعبیر دیگر، امروزه باید در چهارچوب آموزه‌های فقهی، شرایط دارالعهد اعمال شود. در شرایط دارالعهد، باید روابط مثبت و مسالمت‌آمیز حاکم باشد. (Ibn al-Qayim, 1961: 475)

به هر روی، تأکید سازه‌انگاران بر ساختارهای معنایی و غیرمادی است. زمانی که صحبت از ساختارهای معنایی می‌شود عواملی مانند قواعد، هنجارها، فرهنگ، بنیان‌های نگرشی و نظری همچون فقه مدنظر قرار می‌گیرند و در واقع چیزهایی که هم جنبه شناختی و هم جنبه ارزشی دارند، در قلمروی ساختارهای معنایی قرار می‌گیرند. این ساختارهای معنایی هستند که قلمرو ممکنات را تعریف می‌کنند، یعنی اینکه در واقع هر کنشگری فکر می‌کند که چگونه باید عمل کند؛ چگونه می‌تواند عمل کند؛ و اگر می‌خواهد کاری انجام دهد با چه محدودیت‌هایی مواجه است، چگونه باید اهدافش را تعیین کند؛ و چگونه می‌تواند راه‌های رسیدن به هدف‌هایش را تعیین کند. باید توجه داشت که در اینجا مسئله آن محدودیت‌های ساختاری که رئالیسم مطرح می‌کند نیست، بلکه مسئله این است که برای این کنشگران چگونه از طریق این هنجارها و ارزش‌ها محدودیت‌هایی ایجاد شود که قلمرو ممکناتشان را محدود تعریف می‌کنند. اینها هستند که مشخص می‌کنند که کنشگر چه کاری را می‌تواند انجام دهد و چه کاری را لازم است که انجام دهد (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۱۶-۱۵).

مسئله دیگر این است که کنشی هم که در واقع این بازیگران دارند توجیهش براساس همین هنجارها خواهد بود، یعنی هنجارها هستند که تعریف می‌کنند که کنشگر چه کاری را باید انجام دهد. حال اگر در موردی کنش با هنجارها تناقض و تعارض پیدا کرد، کنشگر مجبور است کارش را توجیه کند و این توجیه با توجه و توسل به مجموعه‌ای از هنجارهای دیگر صورت می‌گیرد و به دلیل اینکه ما با تکرر

هنجارها روبه‌رو هستیم، این امر امکان‌پذیر است.

در نهایت این ساختارهای معنایی صرف‌نظر از اینکه کنشگران آن را درک کنند یا نه، برایشان محدودیت ایجاد می‌کند و در واقع کنشگران نمی‌توانند از فشارهای ناشی از این ساختارهای معنایی و هنجاری بگریزند. پس می‌توان گفت هویت کنشگران یعنی «کیستی و چیستی»شان را هنجارها، ارزش‌ها و ایده‌های نهادینه در محیط آنها شکل می‌دهند و در پی شکل‌گیری این هویت است که کنشگران می‌توانند منافعشان را تعریف کنند (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۱۶-۱۵).

با پیروزی انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، نخستین موجی که انقلاب ایجاد کرد فضا را برای ایدئولوژیک‌سازی ساختار به‌وجود آورد. خود ایدئولوژیک‌سازی ساختار با روح نخبه‌گرایی کاملاً متفاوت است. ایدئولوژیک‌سازی ساختار فضایی را به‌وجود می‌آورد که براساس آن نوعی نگاه قطبی نسبت به نظام بین‌الملل به‌وجود می‌آید، یعنی اینکه چهارچوب‌هایی از پیش تعیین‌شده را برای سیاست و همچنین تصمیم‌گیری در مورد موضوعات مختلف فراهم می‌کند. ایدئولوژیک‌سازی در بسیاری از مواقع موضوع مربوط به منافع ملی را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد، به‌ویژه اینکه در مبانی مفهومی سیاست خارجی در چهارچوب‌های ایدئولوژیک، جمهوری اسلامی ایران و آن نگاه دارالاسلام و دارالکفر، نقشی بسیار اساسی داشته است. نگاه دارالکفر یعنی نگاه مبتنی بر نفی و نگاه دارالاسلام یعنی نگاه مبتنی بر جذب.

ایدئولوژی اسلامی به چند طریق بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تأثیر گذارده و به آن شکل داده است. نخست، این ایدئولوژی نقشی بسیار مهم در تعیین و تعریف هویت و نقش ملی ایران ایفا کرده است. جمهوری اسلامی ایران، هویتی اسلامی دارد که مسئولیت‌ها و تکالیف فراملی مختلفی را در چهارچوب نقش‌هایی متعدد برای آن ایجاد و ایجاد می‌کند.

دوم، ایدئولوژی اسلامی از طریق تعیین هویت و نقش ملی جمهوری اسلامی، منافع و اهداف ملی آن را تعریف می‌کند و به آن شکل می‌دهد. زیرا نقش ملی ایران بازتاب‌دهنده هنجارها و انتظارات مبتنی بر ارزش‌هایی است که هویت ملی آن را می‌سازند و کشور، خود را ملتزم و متعهد به رعایت آنها می‌داند. سوم، ایدئولوژی

اسلامی قالب فکری خاصی را پدید می‌آورد که واقعیت‌ها، پیام‌ها و اشارات محیط خارجی و سایر کشورها در چهارچوب آن معنا، تفسیر و تعبیر می‌شوند. چهارم، ایدئولوژی اسلامی با تعیین مراحل اصلی تحول تاریخی و تکامل اجتماعی – سیاسی، تصویری خاص از وضعیت حال و آینده جهان ارائه می‌دهد که براساس آن، چشم‌انداز و افق معینی برای کشور ترسیم می‌شود. پنجم، ایدئولوژی اسلامی، یک نظام اخلاقی و ارزشی خاصی را برای قضاوت و داوری در مورد سیاست‌ها، اقدامات و رفتارهای جمهوری اسلامی و سایر کشورها ایجاد و تعیین می‌کند. مثلاً براساس معیارها و شاخص‌های سنجش اسلام، تنها نوع مشروع حکومت، دولت اسلامی است و سایر دولت‌ها و حکومت‌ها، جائز و غیراخلاقی هستند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۵، ۹۲-۹۰).

با نگاهی به اصول و اهداف سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مندرج در قانون اساسی می‌توان به تأثیر آشکار آموزه‌های مکتبی و ایدئولوژیک برآمده از فقه سیاسی شیعی همچون نفی سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، ظلم‌ستیزی، عدالت‌خواهی و استکبارستیزی، حمایت از مستضعفان و جنبش‌های آزادیبخش، حمایت و دفاع از مسلمانان، صدور انقلاب، وحدت جهان اسلام، تشکیل جامعه جهانی اسلامی پی برد.

نظام بین‌الملل و سیاست خارجی

اهمیت و تأثیرگذاری عناصر و متغیرهای خارجی یا بین‌المللی بر سیاست خارجی کشورها به اندازه‌ای است که نظریه‌های ساختارگرا، آن را تنها منبع تعیین‌کننده سیاست خارجی محسوب می‌کنند. اما، صرف‌نظر از این رویکردهای نظری جبرگرا، و به‌رغم مجادلات نظری موجود در زمینه سطح تحلیل، بی‌تردید، باید محیط عملیات خارجی یا نظم بین‌الملل را یکی از مهم‌ترین منابع تعیین‌کننده سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران محسوب کرد.

نظام بین‌الملل، مجموعه‌ای است از بازیگران بین‌المللی (دولتی و غیردولتی) متعامل که الگوهای رفتاری خاصی که از قواعد مشخصی پیروی می‌کنند بر آنها حاکم است. نظام بین‌الملل از یک‌سو چیزی جز واحدهای تشکیل‌دهنده آن نیست،

ولی از سوی دیگر، مجموعه واحدی است که هویت، ماهیت و کارکردی متمایز و فراتر از واحدهای خود دارد. آنچه نظام بین‌الملل را از واحدهای تشکیل دهنده آن متمایز و متفاوت می‌سازد و تصور آن را به صورت یک کل واحد ممکن می‌کند، ساختار آن است.

جزء دیگر نظام بین‌الملل، فرایندی است که در شکل‌گیری رفتار و کارکرد مستقل آن و تأثیرگذاری بر رفتار کشورها نقش تعیین‌کننده‌ای دارد.

حال پرسش این است که نظام بین‌الملل چگونه رفتار خارجی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در این پاسخ، والتز از دو مفهوم استفاده می‌کند. یکی مفهوم جامعه‌پذیری و دیگری مفهوم رقابت است. والتز^۱ معتقد است، دولت‌ها هنگامی که در نظام بین‌الملل قرار می‌گیرند مانند ما که در یک جامعه‌ای زندگی می‌کنیم هنجارها و قواعدی که آن جامعه دارد خودش را بر ما تحمیل می‌کند و با همه ویژگی‌ها، تفاوت‌های شخصیتی، ویژگی‌های ایدئولوژیک یا غیرایدئولوژیک که ممکن است ما داشته باشیم آن قواعد و هنجارها را درونی می‌کنیم آن را می‌پذیریم. همان‌گونه که والتز بیان می‌کند جامعه‌پذیری موجب می‌شود که کشورها مثل هم شوند و شباهت زیادی به هم پیدا کنند. مهم نیست که آن هنجارها و قواعد بین‌الملل از کجا آمده‌اند یا منشأ آنها بین‌الملل کجاست. براساس این نظریه هر نوع دولتی مجبور است که آن هنجارها و قواعد نظام بین‌الملل را بپذیرد. در بحث رقابت هم می‌گوید که به هر حال، در نظام بین‌الملل، دولت‌ها یا واحدها با یکدیگر به رقابت می‌پردازند و خود این رقابت‌های میان دولت‌ها هم نتیجه‌اش در واقع نوعی یکسانی یا یک‌شکلی رفتارها یا شباهتی است که در واقع دولت‌ها با یکدیگر پیدا می‌کنند (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۵: ۱۲۹).

به هر حال، بعضی نویسندگان معتقدند ساختار نظام بین‌الملل مهم‌ترین عامل مؤثر بر سیاست خارجی کشور است، برای مثال در نظام دوقطبی پس از جنگ جهانی دوم، شوروی با همه قدرتش نمی‌توانست به ایران حمله کند زیرا چنین عملی با واکنش شدید آمریکا روبه‌رو می‌شد و خطر حمله اتمی آمریکا به شوروی را در پی داشت. در نظام بین‌الملل کنونی مثلاً ایالات متحده نقش هژمون در نظام

1. Waltz

جهانی و مدافع ارزش آزادی در سراسر جهان را ایفا می‌کند، نقشی که کشوری همچون عربستان سعودی نمی‌تواند مدعی آن باشد. به همین ترتیب، فرانسه، آلمان و انگلیس هرکدام به نحوی برای خود نقش رهبری اروپا را قائل هستند که کشوری همچون بلژیک نمی‌تواند آن را ادعا کند. ایران اسلامی می‌تواند خود را پیشگام بیداری اسلامی در منطقه بداند، اما نمی‌تواند مدعی رهبری جنبش جهانی ضداستعماری باشد و یا به نام ارزش‌های اسلامی، جو سیاسی داخل را ببندد. به هر حال دگرگونی در نظام بین‌المللی، نقش‌ها، هدف‌ها و شیوه‌های عمل دولت‌ها را همراه با خود تغییر می‌دهد. نظام بین‌الملل جهانی‌شده، ملزومات و شرایطی را تحمیل می‌کند که به‌ویژه کشورهای کوچک نمی‌توانند پا را از چهارچوب آن فراتر گذارند.

توضیحات بالا نشان می‌دهد که رفتار دولت‌ها را تنها با تکیه بر عوامل درونی از جمله نیازهای داخلی و ویژگی‌های ملی نمی‌توان توضیح داد. کشورها نیازهای بی‌منتهایی دارند، اما نمی‌توانند در محیط بین‌المللی به همه آنها دسترسی یابند. خواست‌های آنها با خواست‌های دیگران برخورد می‌کند و ناگزیر تعدیل می‌شود. اینکه چه میزان از این نیازها برآورده شود، هم به قدرت خود کشور بستگی دارد و هم به قدرت کشورهای دیگر و ساختار نظام بین‌المللی مستقر. تحلیل سیستمی از منافع ملی، نشانگر ارتباط نزدیک و پیوسته بین نظام سیاسی و محیطش است که با توجه به ویژگی‌های ساختاری، فرایند تبدیل خواست‌ها و نیازهای برخاسته از ساختارهای داخلی به منافع ملی، اهداف و استراتژی‌های سیاست خارجی را به منصف ظهور می‌رساند (سیف‌زاده، ۱۱۰: ۱۳۸۴).

فروپاشی نظام دوقطبی و تلاش ایالات متحده آمریکا در به‌عهده گرفتن نقش هژمونیک جهانی و به‌دنبال آن تشدید روند یکپارچگی اقتصاد جهانی همراه با پیشرفت‌های انقلاب‌گونه در تکنولوژی ارتباطات و اطلاعات و ده‌ها نوآوری دیگر در دو دهه اخیر، دولت‌ها را ناگزیر به طرح‌ریزی برنامه‌های جدید مدیریتی و راهبردی کرد. دولت جمهوری اسلامی ایران پس از پایان جنگ تحمیلی عراق و شروع بازسازی اقتصاد نابسامان کشور، با بهره‌مندی از فرصتی که به‌دنبال تهاجم عراق به کویت به وجود آمده بود، تلاش وسیعی به عمل آورد تا خود را با تحولات

جاری و الگوهای محافل اقتصادی جهان، همچون بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول انطباق دهد. طرح سیاست تنش‌زدایی، گسترش روابط اقتصادی ایران با کشورهای صنعتی اروپا، طرح و اجرای برنامه خصوصی‌سازی، تلاش برای جلب و جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی و فراهم کردن زمینه‌های ثبات اقتصادی در سطح کلان، روند ادغام بیشتر کشور را در نظم نوین جهانی تسریع کرد (ازغندی، ۱۳۸۱: ۵۲-۵۱).

در مجموع می‌توان عنوان کرد که تأثیر عامل نظام بین‌الملل به‌ویژه در دو دهه اخیر با عنایت به تحولات رخ داده بر سیاست خارجی کشورها، از جمله ایران، بیش از پیش مشهود بوده و در اثر افزایش شدت، سرعت و عمق پدیده جهانی‌شدن از تأثیرگذاری بیشتری نیز برخوردار است. سیاست خارجی در عصر جهانی‌شدن متضمن برخوردار بودن از یک نگرش تاریخی است. از این دیدگاه آنچه خود را نمایان می‌سازد عبارتند از:

۱. حرکت از سطح خرد به سوی سطح کلان؛
۲. حرکت دوجانبه و هم‌زمان از درون به بیرون و از بیرون به درون؛
۳. ترسیم جهان به شکل مجموعه‌ای که در درون آن سیاست خارجی شکل می‌گیرد و به اجرا گذاشته می‌شود؛
۴. بررسی رابطه بین متغیرها به شکل پیوسته یا پیچیده‌تر (امیری، ۱۳۸۵: ۲۸۴).

فقه و نظام بین‌الملل؛ تعارض یا تطابق

نیکسون، رئیس‌جمهور اسبق ایالات متحده، در بسیاری از توصیه‌های سیاست خارجی خود بر این موضوع تأکید می‌کند که اگر تصمیم‌گیرنده سیاست خارجی خواسته باشد طرح از پیش تعیین شده‌ای را به انجام برساند، در اجرای آن هیچ‌گاه موفق نخواهد شد، زیرا نقش بازیگران محیط بین‌المللی و همچنین فضایی که به وجود می‌آید در فرایند تصمیم‌گیری به شدت تغییر پیدا می‌کند، درحالی‌که نخبه سیاست خارجی ناچار است الگویی را که به آن پایبند است مورد توجه قرار دهد. به نظر می‌رسد این گفته، گویای تأثیرگذاری متفاوت دو عامل ایدئولوژی و اسلام‌گرایی فقهی (داخلی) و نظام بین‌الملل (محیطی) بر سیاست خارجی کشورمان

است. از یک سو ایدئولوژی برآمده از فقه سیاسی شیعی با توجه به ریشه‌ها و بنیان‌های اعتقادی و مذهبی، از ثبات و ایستایی بیشتری برخوردار است و از دیگر سو، نظام بین‌الملل به‌ویژه در دو دهه گذشته شاهد تحولات شتابانی در همه عرصه‌ها است و در نتیجه پویایی افزون‌تری نسبت به فقه در حوزه سیاست خارجی داشته است.

با توجه به مطلب فوق، قاعدتاً نخبگان و تصمیم‌گیران حوزه سیاست خارجی چاره‌ای جز حل این تعارض و ایجاد هماهنگی میان سطوح مختلف و عوامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی ندارند؛ ولی آنچه عقلانی به نظر می‌رسد آن است که میزان موفقیت رهبران یادشده در این امر بستگی به مقدمات داخلی در برابر محذورات محیطی دارد. برای کشوری همچون جمهوری اسلامی ایران که در سطح قدرت منطقه‌ای قلمداد می‌شود، امکان کنترل دلخواهانه عوامل محیطی و بین‌المللی در راستای اهداف و منافع ملی این کشور وجود نداشته و چاره‌ای جز مشارکت و همراهی با آن وجود ندارد. آنچه بیشتر عملی است، سعی در هماهنگ کردن عوامل داخلی همچون فقه به‌مثابه نظام دانایی کشور در حوزه شکل‌دهی به سیاست خارجی است.

حال پرسش این است که چگونه می‌توان فقه را با ویژگی‌های ایستای آن به عاملی پویا و در تطابق با عامل تأثیرگذار محیط بین‌الملل تبدیل کرد؟ پاسخ به این پرسش مهم، در واقع، توجه به تفاوت‌های دو نوع عقل‌گرایی متعصب و تحول‌پذیر در مبانی معرفتی فقه شیعه و الزامات هر یک برای امکان شکل‌گیری فرایندی خودافزاینده و کاهنده در فقه سیاسی و نقش آن در سیاست خارجی است. ضرورت تحقق این هدف، دلایل متعددی دارد که مهم‌ترین آن، نیاز به توسعه همه‌جانبه‌ای است که بدون برداشتن موانع فکری - دینی امکان‌پذیر نخواهد بود. حال، نکته ظریف این است که عقل‌گرایی درون‌اندیشه‌های فقهی شیعه از چه اقتضاها و امتناع‌هایی برای متحول ساختن فقه سیاسی برای هماهنگی آن با تحولات اجتماعی در بخش‌های دیگر جامعه مدرن برخوردار است؟ برای پاسخ به این پرسش، با تفکیک ساختاری دو نوع عقل‌گرایی در سنت فقهی شیعه گفته می‌شود که تنها چنان عقل فقهی‌ای می‌تواند مقتضی متحول‌سازی از درون گردد که از ظرفیت‌های

تکامل‌پذیری برخوردار باشد و در غیر این صورت، ابزار مناسبی برای پویاسازی فقه سیاسی نخواهد بود. در این راستا، آن عقل فقهی تحول‌پذیر که با وضعیت «ماقبل شرعی» هماهنگ است، با عقل دیگر فقهی که بخشی از وضعیت «مابعد شرعی» قرار می‌گیرد، متفاوت است.

بی‌توجهی به عقل فقهی تحول‌پذیر و منحصر کردن عقل‌گرایی در فقه شیعه به عقل متعصب، مهم‌ترین امتناع در عقل‌گرایی در حوزه فقه سیاسی است، و در مقابل، توجه به عقل تحول‌پذیر و در وضعیت مابعد شرع و مهم‌تر از آن، توجه به عقل تحول‌پذیر در وضعیت «ماقبل شرع» از اقتضاهای عقل‌گرایی در فقه سیاسی شیعه است (شفیعی، ۱۳۸۷: ۸).

ویژگی انعطاف‌پذیری و تغییرپذیری در فقه را می‌توان در دیدگاه خواجه نصیرالدین طوسی یافت. وی ضمن اشاره به تقسیم‌بندی رایج و سه‌گانه فقه به فقه عبادات، معاملات و سیاسات، بر این باور است که این علم «به تقلب احوال و تغلب رجال و تطاول روزگار و تفاوت ادوار و تبدیل ملل و دول تغییر می‌یابد» (خواجه نصیرالدین طوسی، ۱۳۷۳: ۴۱). بی‌تردید، این ویژگی فقه در شاخه سوم آن یعنی در فقه سیاسات، بیش از دو شاخه دیگر وجود خواهد داشت زیرا عرصه سیاست یکی از عرصه‌های متغیر حیات انسان بوده، از این رو، می‌توان پذیرش تغییر و دگرگونی در فقه را در فقه سیاسی بیشتر و واضح‌تر دانست؛ بنابراین فقه سیاسی به دلیل پرداختن به پدیده‌های متغیر و سیال سیاسی، دانشی متغیر و در معرض دگرگونی است. واضح است که این دگرگونی نه در روش و قواعد و نه در منابع و مبانی بلکه بیشتر از نظر موضوعاتی است که فقه سیاسی به آنها می‌پردازد. این موضوعات در زمان‌ها و مکان‌های مختلف وضعیت متفاوتی پیدا می‌کنند و از این نظر، فقه سیاسی را در برابر عنصر زمان و مکان، دانش زمانی و مکانی و به عبارت دقیق‌تر دانش عملی گرداننده، آن را در جایگاه حکمت عملی قرار می‌دهند (میراحمدی، ۱۳۸۷: ۳۴۴).

در این مورد، فقهای شیعه، بحث «عقل به‌مثابه ابزار مناسب برای به‌دست آوردن احکام شرعی» را به دو صورت متفاوت مورد بحث قرار داده‌اند. آنها هنگامی که درباره منابع شریعت سخن می‌گویند، یکی از منابع را عقل در نظر گرفته‌اند. این عقل در کنار

کتاب، سنت و اجماع، ابزار مستقلی برای کشف احکام شرعی است. متأخران معاصر، این نگرش فقهی به عقل را عمدتاً در دانش اصول فقه تحت عنوان «مستقلات عقلیه» مورد توجه قرار داده‌اند، از سوی دیگر فقهای عقل‌گرای شیعه، تأملات ثانوی در شریعت را برای هماهنگ‌سازی آن با مقتضیات زمانی و مکانی، تلاشی عقلانی در نظر گرفته‌اند. هریک از این دو نگرش، عناصر خاصی برای عقل تعریف می‌کنند که از همدیگر جدا می‌شوند و هر کدام، ساختاری تشکیل می‌دهند که می‌توانند با تولیدات خود، نتایج ویژه‌ای برای فقه سیاسی در پی داشته باشند؛ بنابراین جایگاه دلیل عقلی، گاهی در عرض ادله فقهی دیگر و گاهی در طول آنهاست.

تحول در فقه سیاسی نیازمند ابزارهای تحول‌ساز است. عقل عملی این توانایی را ندارد که بتوان از آن به‌عنوان ابزار مناسب در پویاسازی فقه به‌طور عمومی و فقه سیاسی به شکل ویژه بهره گرفت. این عقل اگر کاربردی داشته باشد تنها می‌تواند بخشی از احکام ثابت فرازمانی و مکانی را برای مکلفین کشف کند؛ درحالی‌که عرصه سیاست، دستخوش تغییرات دائمی تاریخی - اجتماعی سیال، مبتنی بر عقل تاریخی است. هماهنگی فقه سیاسی با آن، بدون ابزارهای مشابه، دور از دسترس خواهد بود. در فقه سیاسی شیعه، امکانات دیگری از جنس دلایل عقلی وجود دارد که شاید بتوان با تکیه بر آنها بخشی از این نیازها را برطرف کرد.

عقل و ادله استنباط در فقه شیعه

هرچند در سطح ادله احکام شرع، برای عقل خط‌پذیری تاریخی بشر، جایگاهی وجود ندارد (زیرا حکم شرعی اراده تشریعی خداوند است و به‌ناچار این اراده به شکل نقلی یا عقلی باید به‌گونه‌ای از خداوند به انسان منتقل شود که راه‌های خطا بسته باشد و از این نظر تنها کتاب، سنت، اجماع و عقل مستقل چنین است)، با این حال در استنباط حکم خدا از ادله چهارگانه، به وجوه مختلف، برگشت به امکانات انسان وضعیت‌مند تاریخی، تنها راه پیش روست. در فقه و اصول به تفصیل چنین امکاناتی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. توجه به «عرف»، «سیره متشرعه»، «سیره عقل»، «مناطات احکام»، «مصلحت»، «مقاصد شریعت» و همچنین طرح اصول عملیه در موارد شک درباره حکم شرعی واقعی در زمره عناصر مناسب برای

استنباط متغیر از منابع چهارگانه احکام شرعی، هماهنگ با عقلانیت تاریخی است و تعبیه چنین امکاناتی در دستگاه استنباط، پویا شدن فقه را تضمین می‌کند. البته حیطة کاربرد عقلانیت به مثابه تأملی ثانوی در شریعت منقول در جایی است که دلیل قطعی از عقل و نقل بر حکم شرعی وجود ندارد و به نظر علمای کلاسیک فقه و اصول فقه، تأمل عقلانی فقط در امور غیرقطعی است که در آن امکان خطا وجود دارد. «اجتهاد» مطرح در میان علمای شیعه، همین است.

اجتهاد یا معطوف به فهم معانی لغوی الفاظ وارد شده در شریعت منقول است یا معطوف به فهم معنای واژگان و گزاره‌های شرعی در فرایندهای تاریخی - اجتماعی است. در نوع اول، فقیهان از قواعد زبان‌شناختی معطوف به وضع الفاظ بهره می‌گیرند. از این رو، توجه به ساختار زبان عربی، مانند نحو، صرف و لغت، سبک‌شناسی زبان کتاب و سنت، تاریخ قرآن و حدیث و مانند آن، در کانون اجتهاد قرار دارد. در این بخش فهم شریعت، اساس ثابتی دارد، زیرا الفاظ شریعت با زبان مشخصی در تاریخ، معین و براساس قواعد زبان‌شناختی یک دوره نازل شده است. مباحث الفاظ اصول فقه، متضمن بیان مجموعه قواعد این بخش است؛ اما در نوع دوم، فقیهان به علومی نیاز دارند که فهم بهتری از معانی موجود در شریعت، متناسب با زندگی اجتماعی متغیر داشته باشند. قواعد نوع دوم عبارتند از:

عرف: منظور از عرف، امر متعارف یا شایع بین مردم است. عرف عادت آن عمل ارادی و مکرر اکثریت مردم بدون نظر است. عرف، چیزی است که مردم آن را می‌شناسند و براساس آن رفتار می‌کنند؛ خواه قول باشد یا فعل (قماشی، ۱۳۸۴: ۵۵). ماهیت عرف، رفتار جمعی ناآگاهانه است که ذهن و روان توده مردم با آن انس گرفته است؛ به گونه‌ای که آن رفتار، طبیعت دوم آنها محسوب شده و در وجدانشان ثبت شده است؛ گویی با تولدشان همراه است (قماشی، ۱۳۸۴: ۵۶). شریعت در دو جا به عرف نیاز دارد: تشخیص مفاهیم شریعت و تشخیص مقصود گوینده.

بنای عقلا: بنای عقل یک گرایش ناآگاهانه، هماهنگ و همگامی است که در قریحه همه عقل، صرف‌نظر از آئین و مذهبشان، در همه زمان‌ها و مکان‌ها وجود دارد. بنای عقل، امری از مقوله رفتار و کنش است که ناخودآگاه و طبیعی واقع می‌شود و جزء واقعیت‌های خارجی به شمار می‌رود.

سیره عقلا: سیره عقل، همان بنای عقلاست و از مقوله رفتار بوده که در طبیعت انسان وجود دارد و مبدأ آن، فطرت آدمی است (نائینی، ۱۴۰۶: ۱۹۲).

احکام شرعی: احکام شرعی تحقق‌بخش ملاک‌های خُرد و کلانی است که شارع مدنظر دارد. مثلاً ملاک حرمت شراب، حفظ عقل و سلامت روانی است. به این ترتیب، توجه به این ملاک‌ها کمک می‌کند احکام درست‌تر استنباط شوند؛ بر این اساس بر مجتهد هوشیار است که در فرایند استنباط، از زندان چهارچوب‌های متصلب اصول فقهی مانند تمسک به اطلاق و عموم بیرون آمده، نصوص را از روزنه اهداف و ملاک‌های شارع بفهمد و در هماهنگی شریعت با مقتضیات محیط اجتماعی بکوشد؛ در غیر این صورت، فتوای مجتهد با بیگانه شدن از واقعیت‌های جامعه، حاشیه‌نشین و بی‌خاصیت خواهد ماند.

احکام حکومتی و مصلحت: احکام حکومتی عبارتست از فرمان‌ها و دستورالعمل‌های جزئی، وضع قوانین و مقررات کلی و دستور اجرای احکام و قوانین شرعی که رهبری مشروع جامعه، با توجه به حق رهبری و با لحاظ مصلحت جامعه صادر می‌کند (صرامی، ۱۳۸: ۴۷). مراد از مصلحت جامعه اسلامی این است که حکومت اسلامی در چهارچوب دین اسلام و با توجه به نیازهای متغیّر اجتماعی، مبادرت به صدور احکام حکومتی کند. کسانی که احکام حکومتی را در دوره غیبت پذیرفته‌اند، بر این اعتقادند که منبع تشخیص مصلحت، ولی فقیه و ابزارهای تشخیص مصلحت عبارتند از استفاده از نظریات کارشناسان و متخصصان و نیز تشکیل شورا در امور مختلف. حتی تشخیص مصلحت از سوی ولی فقیه به مانند یک نهاد تأسیسی در جامعه اسلامی قابل تفویض به دیگران است. توجه به عنصر مصلحت و ضرورت به‌کارگیری آن در اجتهاد در حوزه سیاست نیز، تغییرپذیری و انعطاف‌پذیری فقه سیاسی به تبع اجتهاد در حوزه عمل سیاسی را نشان می‌دهد. اگرچه مصلحت در فقه شیعه به‌عنوان منبع استنباط پذیرفته نمی‌شود، تأثیر بسیار زیادی بر استنباط در حوزه سیاست بر جای می‌گذارد. ایده مصلحت اگرچه پیوند تنگاتنگی با عنصر زمان و مکان در اجتهاد دارد، به‌نظر می‌رسد با توجه به اهمیت بسیار زیاد آن می‌تواند به‌عنوان یک متغیّر مهم و جداگانه به‌ویژه در امر قانون‌گذاری مورد توجه قرار گیرد.

فرجام سخن

سیاست خارجی، حلقه واسط و در پیوند با سیاست داخلی از یک سو و محیط بیرونی یک نظام سیاسی، از دیگر سوی است. طبیعی است که عوامل تأثیرگذار بر جهت‌دهی به سیاست خارجی متأثر از شرایط و ویژگی‌های دو محیط درونی (فرد، نقش، حکومتی، ملی) و محیط بیرونی (نظام و ساختار بین‌الملل) با توجه به متغیرهای زمانی و مکانی، معنایی و هنجاری است. در این بین آنچه به شکل‌گیری یک سیاست خارجی منسجم و هماهنگ یک دولت - ملت یاری می‌رساند، نهادینه شدن توسعه سیاسی و حل تعارضات احتمالی فیما بین عوامل یادشده است.

جمهوری اسلامی ایران با پشت سرگذراندن انقلاب اسلامی، تجربه جدیدی از تأثیرگذاری دخالت حوزه دین و ایدئولوژی برآمده از فقه شیعی در عرصه سیاست (داخلی / خارجی) را می‌آزماید. در این بین و در طول ۳۲ سال گذشته، تعارضات و ناهمسانی‌هایی میان قلمرو فقه و قلمرو محیط بین‌الملل بر شکل‌گیری سیاست خارجی (اصول، اهداف، منافع و راهبرد) وجود داشته است. با عنایت به معادله مقدرات داخلی و محذورات بین‌المللی، جمهوری اسلامی ایران توان و امکان کنترل و شکل‌دهی دلخواهانه بر وقایع، عوامل و نیروهای بیرونی را به‌طور کامل نداشته و ندارد. در این بین به‌نظر می‌رسد برای پیشبرد منافع ملی و مصالح اسلامی، در محیط سیال و پیچیده کنونی بین‌الملل، ضرورت بازنگری و افزایش قدرت انطباق‌پذیری چهارچوب فهم حوزه سیاست (فقه) در کشورمان بیش از پیش احساس می‌شود. عقلانی کردن حوزه فقه و استمداد از چهارچوب‌های عقلانی همچون بهره‌گیری از عناصر عرف، سیره و بنای عقلی، مصلحت و اجتهاد و... از جمله این ضرورت‌ها است. همان‌گونه که پیشتر اشاره شد با عنایت به منابع شریعت (قرآن، سنت، اجماع و عقل) هم می‌توان قائل به تنازع دائمی و همیشگی بودن پدیده جنگ در روابط خارجی بود و هم می‌توان طبق نظرات فقهای غیرستی، اصل حاکم بر روابط خارجی را صلح و تعاملات مسالمت‌آمیز قلمداد کرد. نکته مورد تأیید عقل و شرع، تطبیق شرایط مستحدثه و روز با امورات کشورداری و حکومتداری برای بقا در محیط بین‌الملل است. ❁

منابع

- ازغندی، علیرضا. ۱۳۸۱. سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: نشر قومس.
- امیری، عبدالله. ۱۳۸۵. سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: نشر علوم نوین.
- آلستانی مفرد، محسن. ۱۳۸۵. فقه سیاسی، روزنامه رسالت، چهارشنبه، ۲۵ مرداد.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد. ۱۳۸۵. «نظام بین‌الملل و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران» در کتاب: مصفا، نسرین، نگاهی به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال. ۱۳۸۵. سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: نشر سمت.
- سیف‌زاده، سیدحسین. ۱۳۸۴. سیاست خارجی ایران، تهران: نشر میزان.
- شفیعی، محمود. ۱۳۸۷. «اقتضاها و امتناع‌های عقل‌گرایی در فقه سیاسی شیعه»، فصلنامه شیعه‌شناسی، سال ششم، شماره ۲۳.
- صرامی، سیف‌الله. ۱۳۸۰. احکام حکومتی و مصلحت، تهران: عبر.
- ضیایی فر، سعید. ۱۳۸۳. «فلسفه علم فقه (تعریف، ساختار و اولویت‌های پژوهش)»، نقد و نظر، سال دوازدهم، شماره سوم و چهارم.
- طوسی، خواجه نصیرالدین. ۱۳۷۳. اخلاق ناصری، تصحیح و تنقیح: مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران: انتشارات خوارزمی.
- قماش، سعید. ۱۳۸۵. جایگاه عقل در استنباط احکام، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- متقی، ابراهیم و کاظمی، حجت. ۱۳۸۶. «سازهانگاری هویت، زبان و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه سیاست، دوره ۳۷، شماره ۴.
- محمدی، منوچهر. ۱۳۷۷. سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، اصول و مسائل، تهران: نشر دادگستر.
- مشیرزاده، حمیرا. ۱۳۸۵. «مقاله تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از منظر سازهانگاری» در کتاب مصفا، نسرین، نگاهی به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل.
- میراحمدی، منصور. ۱۳۸۷. «زبان، عمل و اجتهاد در فقه سیاسی»، فصلنامه سیاست، دوره ۳۸، شماره ۳.

Abu Zahra, Mohammad. (without date). *Irshad al-Aqel al-Salim ila Mazaya al-Quran al-*

Karim. Vol.1, Bairuit: Dar Ihya at-Turath al-Arabi.

Cassels, A. 1996. *Ideology and International Relations in the Modern world*, New York: Routtedge.

Ibn al-Qayim. 1961. *Ahkam Ahludhimmaa* Vol.2, Provision of the People of the Book, Damascus, Matbaat Jami at Damascus.

Vygotsky, L. 1978. *Mind in Society: the Development of Higher Psychological Process*, Harvard University Press.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی